

محمد بیاتی

## نوشتن با کلمات

نگاهی بر مجموعه شعر «سب بابیه» - هرمز علی پور  
نشر نوح نبی (ع) - چاپ اول ۱۳۸۹

این که شعر "هنر زبان" است شاید دیگر از دهان کسی نمی شنوی که مردود باشد. اما این که چه کسانی این جمله را از پوشیدگی خاص خودش درآورده اند و به آشکار رسانده اند، جای بحث دارد. شاید خیلی از ما هنوز ندانیم «هنر زبان» چیست و به چه معنا و مفهومی است. هنوز خلط مبحث‌هایی پیرامون این موضوع و امثال آن وجود دارد. عده‌ای شاید زبان را به کارگیری همین کلمات معلوم و معهود بدانند که کنار هم می آیند تا جمله‌ای بسازند و سپس تبدیل به نوشته‌ای شوند به این خاطر است که وقتی حرف از چند و چون هنر زبانی با بعضی در میان می‌گذاری آن را امری از پیش معلوم و از پیش داده تصور می‌کنند هر چند اگر به زبان نیاورند. این طرز تلقی همان تفاوت بین دیدگاه ادیبان و زبان‌شناسان است. تفاوت بین آنان که هنوز هم نگران این هستند که مبدا ساختار نحوی یک جمله بر خلاف دستور زبان باشد (و البته نه ضد با آن) و آنانی که زبان برایشان حقیقتی از پیش معلوم نیست بل که خود حقیقت را می‌سازد زبان واجد

منشی از شدن مدام است و در این فراگرد دیگر به یک حقیقت عینی شده بر نمی‌گردد و شعر اتفاقی است در هستی زبان که واجد منشی از تاویل مداوم است. از این جهت زبان و شعر و به دنبال آن «زبان شعر» شباهت شگفت‌انگیزی با یکدیگر دارند. از نظر سوسور زبان حاصل تفاوت میان نشانه‌هاست و اما هنر زبان امکان تفاوت دریافت‌ها را برمی‌سازد. از این گزاره‌ها به راحتی نمی‌توان گذشت بنابراین آن‌ها را می‌گذاریم بمانند یا هم‌چنان بشوند و ادامه‌شان را به حدود شعرهای هر مز علی‌پور در مجموعه‌ی «سب باب» می‌رسانیم تا شاید بتوانیم در این حدود کمی گسترده‌شان کنیم چرا که قصد ما در این جا تأملی در این شعرهاست. شعرهای علی‌پور در مجموعه‌ی «سب باب» (که نامی بسیار تیزهوشانه برای این مجموعه است و در سطرهای بعدی به چرایش می‌پردازم) یک هنر زبانی‌اند. کلمات در این شعرها خود کلمات‌اند و مخاطب باید کلمات را دریابد و نه معنی‌شان را و گرنه به گفته‌ی *ویتگنشتاین* اگر کلمات معنی دارند پس چرا معنی‌شان را نگه نمی‌داریم و کلمات را دور نمی‌اندازیم. هر کلمه نشانه‌ای است که در بر گیرنده‌ی هیچ قصدی در بیان حقیقت نیست نشانه‌ها (در فرایند دال و مدلولی) در تناظر یک‌به‌یک نیستند و این همان چیزی است که شعر علی‌پور را دیرباب می‌کند. اما نه بی‌معنا و نه حتی معناگریزی با قصد قبلی (چراکه می‌دانیم از معناگریزی نیست) بل که با کشیدن مخاطب به درون کلمات و پرتاب‌شان از این سکو به بیرون به آن‌جایی که می‌خواهد کشف‌اش کند. این نکته را نباید از نظر دور داشت که خود ارجاعی زبان در شعر به معنای شکست خوردن و دور ریختن هر نوع دریافتی نیست.

علی‌پور با نام گذاری هر کلمه مخاطب را از اسارت در زنجیره‌ی نام‌های قراردادی و به توافق رسیده می‌رهاند اما این رهایی را نباید با مدعیان آوانگاردیسم بی‌دروپیکر یکی دانست. این فرایند منجر به شکل‌گیری مهم‌ترین مؤلفه‌ی تفاوت بین نثر و شعر یعنی استعاره می‌شود. استعاره‌ای که البته در تمام متن گسترش یافته است. فرایند استعاره‌سازی این شعرها را نمی‌توان از آن‌ها جدا کرد و به‌طور مجرد به بررسی آن‌ها نشست. استعاره در لابه‌لای هر کلمه و هر سطر در حال غلطیدن است. به این خاطر است که علی‌پور را (در این مجموعه) می‌توان شاعر شباهت‌ها نامید اما نه شباهت‌های مرده و تکراری و دم دست بل که شباهت‌هایی زنده و در حال نفس کشیدن که از وجود تفاوت‌هایی ظریف بین نفس‌هایی که می‌کشد آگاه است.

*«از الفبا خروج نکرده‌ام / پرهای کوچک طفلی / بر شانه‌های من باقی است / که در پشت چشم‌هایم / صف کرده باران‌ها / درختان که بندگان ما نیستند / به چهره‌ی مس‌رنگ و آن هم / به‌درد زیر بال گرفتن نمی‌خورند / حکایت قوسی که بر نمی‌گردد / آهوی دور مانده از / این آهوان»* شعر (این دلخواه زمین نیست که هر کس را اراده کند به خود جذب کند)

در شعرهای این دفتر به ظاهر نمی‌توانی ارتباط قانع‌کننده‌ای میان جمله‌ها و گاه کلمه‌ها پیدا کنی این ویژگی حاصل عوض کردن آنی فضا، لحن و ادامه‌ی شعر در

موقعیتی دیگر است. با آوردن فعل‌هایی که با جملات پیش از خود هم‌خوان نیستند این موضوع تشدید می‌شود اما باید به گونه‌ای دیگر وارد شد. ورودی این شعرها هر چند در اغلب موارد پیچ‌درپیچ باشد اما لابد به‌جایی راه دارند. به‌راحتی نمی‌توان گفت کلمات و جمله‌های علی‌پور راه به‌جایی نمی‌برند. مخاطبانی که به دنبال ایده و درک بی‌چون و چرای آن هستند در مواجهه با این شعرها به‌مخمصه می‌افتند. شعر علی‌پور بدون ایده نیست ولی از ایده‌ها ساخته نشده است. به بیان *مالارمه* «شعر را نه با ایده‌ها بل که با کلمه‌ها می‌گویند» شعرهای این مجموعه تماشای کلمات و کلام است. در آغاز و در پایان، ایده‌ها را شدن می‌بخشد و در این میان تبدیل به نوعی مقاومت می‌شود شاید در برابر تنهایی و در اشتراک با تنهایی.

«به نقطه‌ای در وصل مژه‌ها / توفقی کوتاه / به اتفاقی که چند منزل را / پر گفتگو می‌سازد / اما به چهره‌ی سنگ‌ها و / زخم‌انار که بر درخت / مؤذگانی قشنگی را طلب کند / با دنیا و این جهان کنار می‌آییم / از جان گرفتن الفبا حرف بزنیم / هرچیز را بر جای مناسب‌اش بگذاریم / از زینت‌های آدمی / برجسته‌سازیم یکی‌شان را» شعر (زخم‌انار)

این شعرها در استمرار پرتاب ذهن به میان کلمات است که نشان داده می‌شوند ذهن هنوز ناآرام است و با خیال راحت (بعد از پیروزی یا شکست) به نوشتن در نیامده است بلکه این کلمات در بحبوحه‌ی کارزار نوشته شده‌اند وقتی که دیگر فکر منطقی حرف زدن و منطقی ادامه دادن از ذهن بیرون است.

«بر فرق جهان فرود می‌آید / آن چه دل خور از ایام است و / تپه‌ای سپید را به دنبال دارد / نمی‌گذارد که مرگ را دوست خطاب کنیم / نمی‌گذارد که بر دهان خود دراز کشیم / از سطرهای روزنامه / تا که از رنگ لباس‌ها و / این چشم‌های دوخته بر کهساران / که سنگ می‌شکنند سنگ را / بر مصور خود اما / چند وجب دورتر از آب‌ها / می‌توان که زندگی کرد.»

شعر (گردن به شمشادها می‌سایم و بزاق پرندگان)

شعرهای «سب باب» در معرض گذاشتن «حسیت» است در معبر اندیشه (ورزی) نمی‌دانم عکس این جمله می‌تواند صادق باشد؟ یا اصلن عکسش صادق است یا خودش؟! و چه بود اگر عکس چیزی خودش می‌شد؟! شاعر اما از این دو زاویه است که عکس می‌گیرد در عین حال مهم راه مشترک رفت و برگشت آن‌هاست. یعنی خودش و عکس خودش از یک راه رفت و آمد می‌کنند البته وارونگی چیز دیگری است.

«چون به بیداری که خط کوتاهی نیست / فاصله‌ی اعداد کم / او که خود را به چشم می‌رساند / در غروب زنانگی / مناسب روزان نیست / به اولین باران / بر نوک زبان به سختی می‌آمد / راه بر تو می‌بندد به انحای ماه / تصویری که چشم‌گیرتر است / بیشتر فکر کن / آن چه به جاست / و خنده را دگرگونه می‌سازد.» شعر (زبان)

اسم شعرها که گاهی از یک جمله هم بیشتر است خویشاوندی تنگاتنگی با تن شعرها دارند. هر جمله‌ای از شعر مستقیم می‌تواند همراه با اسم شعر خوانده شود. گاهی برای

یافتن ربطها باید برگردی به بالای شعر، جایی که اسم‌اش نوشته شده است و دوباره بخوانی‌اش این اسم‌ها گاهی مغز متفکر شعر می‌شوند. باید سوالات را از او پرسی. بعضی اوقات البته جوابی نمی‌دهند اگر سوال بی‌جایی پرسیده باشی یا بی‌وقت همین است که دهان این شعرها بی‌موقع باز نمی‌شوند. باید بدانی چگونه به حرف می‌آیند. البته این به معنای یک سویه بودن نیست که راه بسیار است لااقل بیشتر از یک راه. گاهی مجاب می‌شوی برگردی، نه این که اشتباه آمده باشی، تنها و تنها به این دلیل که آمده‌ای! نه نمی‌توان این شعرها را تنها یک‌بار خواند، نه آن‌که چیزی به دست نیآوری بل که آن‌قدر دستت پر می‌شود که امکان دارد کلام از دستت و دهانت بیفتد هرکدام از شعرهای این مجموعه را باید چندین بار خواند. یاد این حرف‌تی. اس‌البیوت می‌افتم که می‌گوید: «شاعری که به سرعت حواس خیل مخاطبان را به شعر خود جلب می‌کند در اکثر موارد مشکوک است و باید در شعر او به دیده‌ی تردید نگریست.» حرف این است که به این شعرها باید برگردی (دوباره و چندباره) چراکه از جمله‌های نانوشته‌ای لبریز است که اگر نخوانی‌شان سررشته شاید از دست بیرون رود و جالب این است که اگر نوشته شوند، دیگر شعری باقی نمی‌ماند چرا که دیگر غافلگیرکننده نیست و به آن معنا که «ایساک بابل» می‌گوید دیگر به باورهای خواننده یورش نمی‌برد بل که او را در عادات خود می‌غلطاند.

پیش از این گفتم که ذهن شاعر در کلمات و شعر پرتاب شده است حال باید اضافه کنم که عکس این قضیه صادق نیست یعنی کلمات به ذهن شاعر پرتاب نشده‌اند و گمانم این جاست تفاوت شعرهایی که از هر دری حرف می‌زنند و دری نمی‌کشایند شعرهایی که بی‌دروپیکرند با شعرهایی که به هر اتاقش که وارد می‌شوی دری دیگر به رویت می‌کشایند (باوام از فروغ فرخ زاد). هر چند قیافه‌ی آن بستگی و این گشودگی به ظاهر شبیه هم باشد. باید ساده‌لوح نبود و قضاوت کرد در ادامه‌ی همین پرتاب‌شدگی است که زمانی ذهن شاعر، محکم و مستقیم به کلمه‌ای می‌خورد طوری که انگار سال‌ها با آن کلمه زیسته است و از این به بعد هرطور که حرف می‌زند، هر جمله‌ای که می‌گوید، نشانی از همان کلمه است.

«اعلام این ارقام / خمیدن نرگس را به یاد بیاورد / بد نیست / به این خط هم نگاه شود / دقت به مورخه بد نیست / از وقت نماز گذشته / فندکم را فراموش کرده‌ام باز هم / دلیل دیگری به این خواب است / دیروز به همین لحظه و ساعت / ترس من از کودکی آغاز شد / که آغوش‌ام را سحابی گل صدا کند.» شعر (فراموش)

ویژگی دیگری که ظرفیت این شعرها را افزایش می‌دهد، ایجاز در فرایند استعاره‌سازی است به طوری که شاعر از هر توضیحی به شدت گریزان است حتا اگر در مواردی به قیمت طرد مخاطب باشد و نه طرد هر مخاطبی البته هرکدام از شعرها را که می‌خوانی بعد از چندباره خوانی زنجیره‌ای از جملات است که مخاطب را در ذهن خود همراهی

می‌کند. این جمله‌ها به زور به متن غالب نمی‌شوند بل که سرچشمه‌شان خود متن است. در فرایند رخ‌دادن چنین جمله‌هایی است که متن رو به سوی تکامل می‌گذارد منظور از تکامل در این جا بیشتر به تعامل نزدیک است و تعامل باب گفت‌وگو را باز می‌کند و هر متنی که با مخاطبش گفت‌وگو می‌کند به تکامل خود نزدیک‌تر است، این دلیل دارد و فکر می‌کنم یکی از مهم‌ترین دلایلی این است که شاعر به معنای قراردادی واژه‌ها تن نمی‌سپارد چرا که در این صورت (و با توجه به کارکرد آن‌ها در این شعرها) بعضی جمله‌ها یا بیشتر آن‌ها بسیار گنگ می‌شوند. کلمات در فرایند نوشتن «دیگر» شده‌اند. مخاطب می‌بایست خود را به متن بسپارد تا از هر کلمه و در هر کلمه نامی دیگر را کشف کند هر شعر نظام نام‌گذاری خودش را دارد که نامی در آن از قبل آماده نیست و مخاطب باید معیارهای خواندن را در خود شعرها پیدا کند. تامل برانگیزتر این است که شاعر در این فرایند ردپایی از خود باقی نمی‌گذارد ردپایی که ترفندهایش را فاش سازد و دلیلی باشد بر عدم صمیمیت شاعر، برعکس در هم‌هی این شعرهای دیرپاب و به ظاهر دشوار، کودکی با صمیمیتی لطیف ایستاده است کودکی که صادقانه آن‌گونه که می‌بیند، نام می‌گذارد.

«این ورق‌ها را کنار بگذارم / رنگ‌های دنیا در قید نام نمی‌مانند / به سلطه‌ی آب‌ها / به نقش انگشتان / یا عناصر و اشیا / با نقش کتابی بر روح / بر خواب این غروب پا می‌کوبم / در خیلی از کوچه‌های این نقطه / من زیسته‌ام / خیال کودکان را چون سنجاق الفبا می‌سازم.»

شعر (دارم به سلطه‌ی آب‌ها فکر می‌کنم)

برمی‌گردم به مسئله‌ای که در اوایل این نوشته به آن اشاره کردم یعنی همان تیزهوشانه بودن نام «سب باب» برای این مجموعه شعر، در پایان به نام «سب باب» برمی‌گردیم با توجه به مواردی که در این نوشتار به آن‌ها اشاره شد و نیز طرح موضوع کنش‌مندی مثل «هنر زبان»ی و خود ارجاعی زبان در شعر که در واقع یکی از مؤلفه‌های اصلی شعر باید باشد و هم‌چنین کارکردهای زبانی شعر علی‌پور در مجموعه‌ی «سب باب» که به گمان نگارنده «زبان» در آن (بدون جعل روابط پیچ‌درپیچ و ساختی کلمات در نظام‌های هم‌نشینی و جانشینی) به میزان قابل قبولی خود را از "وسیله" بودن برای انتقال امری از پیش عینیت یافته رها ساخته است دلیل هوشمندانه بودن نام «سب باب» مفهوم عمیق و ژرفی است که میان «سب باب» و انگشت اشاره و امر مورد اشاره و نیز خود ارجاعی زبان وجود دارد.

#### منابع:

- ۱- زبان و استعاره - عنایت سمعی - فصل‌نامه‌ی سینما و ادبیات شماره‌ی ۱۷
- ۲- گذار از فلسفه به ادبیات و هنر - عادل جلالی مطلق - ماه‌نامه‌ی اطلاعات حکمت و معرفت شماره‌ی بی‌درپی ۵۲